

قافله سالار

همراه با کاروان حسینی از اول محرم تا ربیعین



اول محرم

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (۱)

«و یاد کن آن هنگام که تو را گفتیم؛ پروردگارت احاطه دارد بر مردم،»

«ما آن رؤیایی که تو را نمایاندیم و آن درخت لعن شده در قرآن را، جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم،»

«ما آنان را بیم می دهیم، اما جز بر طغیان بیشتر آنان نمی افزاید.»

با رحلت پیامبر رویای او به وقوع پیوست، شجره ملعونه آرام آرام ریشه دواند و مردمان طغیان کردند. سه ماه از رحلت رسول الله (ص) نگذشته بود که فاطمه (س) به شهادت از دنیا رفت، شبانه و در خفا تدفین شد، و هنوز کسی نمی داند قبر دختر رحمت للعالمین کجاست.

دیری نگذشت که علی (ع)، وصی و داماد نبی، همسر فاطمه (س)، با تیغ تحجر به شهادت رسید. او نیز شبانه و در خفا در دل خاک آرمید، و قریب یک قرن کسی ندانست قبر علی بن ابیطالب (ع) کجاست. اندکی گذشت، سبط رسول الله (ص)، حسن بن علی (ع) به زهر کین از دنیا رفت. در عیان تدفین شد، اما پیکر او آماج تیر امت طغیانگر شد.

چهل سال بیشتر از رحلت رحمت للعالمین نگذشته بود که این همه درد و رنج و مصیبت بر آل الله رخ داد،

با آنکه پیامبر در واپسین لحظات عمر به امت خود انذار داده بود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابِ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلِ بَيْتِي. مَا إِنْ نَمَسَكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.

«من شما را ترک می کنم و دو چیز نفیس برایتان می گذارم، کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند.»

«پس از من، مادامی که شما به آن دو تمسک جوئید هیچ گاه گمراه نمی گردید، و آن دو از هم جدا نمی شوند»

«تا بر حوض کوثر بر من وارد شوند.»

اکنون سال شصت و یک هجری، هنگامه حسین بن علی (ع)، دیگر نواده نبی (ص) رسیده است.

همو که در شامگاه هفتم ذیحجه، از کنار مقام ابراهیم خلیل، به مردمانی که در طواف به گرد کعبه، در انتظار درک

احرام و عرفات و مشعر و منی، در سودای رجم شیطان به گرد خانه می چرخیدند،

گفت: آنانی که خون قلب خویش را پیوسته در راه ما می‌بخشند و خود را آماده لقاءالله کرده‌اند، آماده باشند که سپیده دمان کوچ می‌کنم. ان شاءالله!

مردمانی که به بیت‌الله آمده بودند تا بیاموزند چرا حج؟ چرا احرام و طواف؟ چرا سعی و وقوف؟ چرا رمی؟ و چرا قربانی و حلق؟ از فهم سخن خلیفه‌الله در مانده شدند.

زائری خود را به جناده انصاری رساند.

گفت: مگر می‌شود فریضه حج را رها کرد و رفت؟

جناده گفت: اگر بماند، اُمّت رسول‌الله از کجا بداند شجره ملعونه چگونه ریشه دوانده و چه طغیان عظیمی واقع شده؟! زائر گفت: خروج بر خلیفه آن هم در موسم حج؟

جناده گفت: چه حجبی؟! یزید چنان چهره دین را قلب کرده که از اسلام جز نامی نمانده. اسلام که نباشد، حج به چه کار آید؟! زائر گفت: ولی او مردمان را به سفر مرگ می‌خواند.

جناده گفت: نه برادر، به لقاءالله، به دیدار خدا می‌خواند!

زائر نگاه مبهوت خود را به جناده دوخت، گویی نشنیده بود که قافله سالار پیش از آنکه آنان را به لقاءالله بخواند، پروردگارش را حمد و ستایش کرد و مردمان را از قتلگاه خویش خبر داد.

قافله سالار گفت: آنچه او بخواد همان خواهد شد و هیچ قدرتی نیست جز در دست خدا، و درود خداوند بر رسول او. مرگ، همچون گردنبند کردن دختران، بر فرزندان آدم آویخته است، و من شیفته‌ی دیدار نیاکانم، همانگونه که یعقوب به دیدار یوسف مشتاق بود.

قتلگاهی برای من مقرر شده تا در آنجا فرود آیم. گویی می‌بینم که در سرزمینی میان نوایس و کربلا، گرگهای حریص، بند بند جسمم را از هم می‌گسلند تا شکمبه‌ها و اُنبان‌های خالی خویش را پُر کنند. از دورانی که پیش از این به قلم نگاشته شده گریزی نیست و رضایت خداوند رضایت ما اهل بیت است. بر بلای او شکیباییم که او به تمام و کمال پاداش صابران را عطا می‌کند.

هرگز پاره‌های تن رسول خدا از او جدا نخواهند شد تا در حریم قدس کبریایی گرد آیند و چشم او به دیدارشان روشن شود و وعده خود را در حقشان وفا کند.

اکنون، آنانی که خون قلب خویش را پیوسته در راه ما می‌بخشند و خود را آماده لقاءالله کرده‌اند، آماده باشند که سپیده دمان کوچ می‌کنم. ان شاءالله!

مجتبی فرآورده